

جمعه شانزدهم فروردین ماه: در عروسی هستیم. قبل از ظهر سرهنگ سخائی فرمانده تیپ کازرون و چند افسر و اشخاص دیگر آمدند. خبر تازه هم نیست.

شنبه هفدهم فروردین ماه: بنا به دعوت ولی خان کیانی کلانتر بکش رفتیم به (نور آباد) در راه هم به اتفاق باباخان دشمن زیاری و عده‌ای از کدخداهای آمده بودند استقبال. رفتیم به (قلعه کهنه) منزل محمّدخان پسر عموی ولی خان. بعد آقای قاسم بوشهری و رئیس پادگان مهسنی و رئیس امنیه آنجا آمدند، پذیرائی خیلی مفصلی کردند (چیزی که جای تعجب است این است که اظهار میدارند همیشه در فصل پائیز یعنی ماه آخر پائیز و اوایل زمستان غالب روزها [اگر] ابر نباشد، طرف مشرق این قلعه رو به لوان تقریباً در دو فرسخ راه قبل از طلوع آفتاب وقتی نگاه میکنی مناظری پیدا میشود. مثل اینکه شهری پیدا است با تمام وضعیت شهری دارای خیابانها، غمارتها، کوچه‌ها و باغات. یک وقتی آثار باغها و خیابان آشکار است گاهی اوقات مثل اینکه نظامی با عده‌های زیاد مشغول مانور هستند و از هر کس سؤال کردم جواب داد هزار مرتبه دیده‌ام ولی با طلوع آفتاب محو میشود. حقیقتاً جای تعجب است من که نتوانستم قبول کنم) بعد از ناهار به اتفاق زیادخان وزکی خان و جهانگیرخان کَشکولی حرکت کرده آمدیم به (تنگ چوگان) منزل زیادخان دره شوری. البته در آنجا ولی خان و باباخان همه نوع اظهار دوستی و بیگانگی و اطاعت [کردند] که در هر حال و کاری باشد رجوع کنید، حاضریم. و از این آمدن من به این طرفها صحبت زیاد است، همه خیال می‌کنند که من در نظر دارم اقداماتی کنم شاید بر علیه دولت و تقاضای جمهوری بکنم. هرکسی فکری می‌کند، مأمورین دولت هم زیاد در تشویش هستند و نگران می‌باشند. قشائنی‌ها همه با هم اتحادی کردند، البته اتحاد داشتند تجدید نمودند.

یکشنبه هیجدهم فروردین ماه: ساعت نه از خانه زیادخان سوار شده آمدیم. به قدری مناظر قشنگ دیدیم که حساب نداشت، چون از طریق (کوهمره) آمدیم به دشت (برم) گل‌های رنگارنگ، از گردنه (گلگون) که می‌رود به مهسنی هم قشنگ‌تر بود. سِر (کتل) آقای سهراب خان رفت به شیراز. من سرازیر شده آمدم به پل آبگینه و از آنجا هم به (قامور) منزل جهانگیر خان دره شوری. کلانتران فارسیمدان: امان‌الله خان، زریرخان، غلامرضاخان، حسین خان [و] اسفندیارخان هم آمده بودند. سرهنگ نامجو مأمور فارسیمدان و سرهنگ نگران رئیس ژاندارمری ناحیه شیراز هم آمدند. بعد از ظهر آنها مراجعت کردند، من هم ماندم در خانه جهانگیرخان.

دوشنبه نوزدهم فروردین ماه: صبح ساعت نه از خانه جهانگیر خان حرکت [کردم]. همه خوشحال بودند که ثانیاً عموم قشقایی ها و ممسنی ها و اهالی دشتستان و شبانکاره و غیره با هم تجدید اتحاد کردند. در راه بواسطه آب دادن به زراعت های (جره) ماشین ها بازحمت آمدند. پهلوی (سه دربی ها) منزل آقای غلامحسین خان کهندل بود. در راه هم دو زن و سه، چهار بچه آمدند که روز گذشته ماشین قشونی ها یک الاغی کشته و بدبخت هستیم، یکصد تومان دادم، خیلی خوشحال شدند.

سه شنبه بیستم فروردین ماه: ظهر آمدیم (فراشبد). سرهنگ آریا هم بود، مشغول نقشه ملخ گشی شدیم. پسر حاج شایس کلانتر (فراشبد) هم عروسی دارد. قرار شد صبح پانصد نفر برای کشتن ملخ از (فراشبدیها) حرکت کنند. خودم هم میروم و سم و دوام میبریم.

چهارشنبه بیست و یکم فروردین ماه: امروز رادیو اطلاع داد که (مستر ترومن رئیس جمهور امریکا) عزل (ژنرال مک آرتور، فرمانده قوای ژاپن و کره را) صادر کرد. ژنرال مک آرتور چند مدتی از موقعی که ژاپن تسلیم شد در حقیقت امپراتور ژاپن بود و این عمل در دنیا عکس العمل غریبی نشان داده، رادیو لندن این موضوع را خیلی آب و تاب داده. ما هم امروز با عده زیادی مشغول مبارزه با ملخ بودیم. عصر هم با اتومبیل رفتیم به حاصل ها تماشا کنیم. پانزده آهودیدم که یکی را با گلوله زدیم.

پنجشنبه بیست و دوم فروردین ماه: صبح با عده خیلی زیادی رفتیم. ملخ زیادی هم گرفتیم تا ظهر. عصر رفتیم برای تماشای زراعت (بهناپهن)، فوق العاده خوب بود. در راه هم چند آهودیدم به ماده ها تیر نینداختم یک تر آهوی بزرگ با گلوله زدیم. اخبار این روزها که دنیا را متوجه کرده است همان عزل ژنرال مک آرتور می باشد. در این موضوع مثل اینکه انگلیسیها زیاد خوشحال هستند. به عقیده شخصی من آمریکائی ها اشتباه بزرگی کردند و گول انگلیسیها را خوردند.

جمعه بیست و سوم فروردین ماه: ساعت شش صبح حرکت کرده آمدیم جلوپوزه (برمه). از ماشین پیاده شده با اسبهای (فراشبدی) آمدیم درست ظهر (سرآب سیاخی). تصور می نمایم از (فراشبد) تا این مکان شش فرسخ صحیح باشد. و ارتفاع اینجا از [سطح] دریا، یکهزار و دویست [و] هفده متر است و ارتفاع (فراشبد) هفت صد [و] چهل متر. چهار بعدازظهر حرکت کرده آمدیم دامنه کوه تا آقای محمد حسین خان با (کامانکا) آمده سوار شده آمدیم باغ (بایگان) تماشا کردم خیلی قشنگ بود. درختهای

گیلاس فوق العاده زیبا، سرتا پا سفید شده است. شب آمدیم به فیروزآباد.

شنبه بیست و چهارم فروردین ماه: تا قبل از ظهر در منزل، ناهار رفتیم منزل محمد حسین خان در (تیدشت). عصر برگشتیم منزل، غروب پیمان آمد، شب هم خسروخان. اوضاع خیلی وخیم است خداوند عاقبت را خیر کند. در نطق روز گذشته دکتر مصدق با دلیل و مدرک کتبی که زمان رضاشاه تقی زاده به تیمور تاش نوشته بود ثابت کرد که کار نفت تقصیر تقی زاده است و از علا هم تجلیل کرد. در خوزستان انقلاب شده، دو سه نفر انگلیسی کشته شده [و] چند نفر ایرانی، و چندین نفر هم زخمی شده است. مجلسین هم تصویب کرد[ند] که در خوزستان دو ماه حکومت نظامی برقرار باشد و شاه بختی هم استاندار و فرماندار نظامی خوزستان شد<sup>۲</sup>.

یکشنبه بیست و پنجم فروردین ماه: از صبح در فیروز آباد بودیم و راجع به کارهای داخلی خودمان با محمد حسین خان و خسروخان مذاکره می کردیم. ظهر هم عده ای بودند. نزدیک به غروب خسروخان برای شیراز حرکت کرد که به سلامتی پس از دو روز برای طهران حرکت کند.

دوشنبه بیست و ششم فروردین ماه: از صبح در منزل بودم. رادیو اطلاع داد که در اصفهان اعتصاب شده و دو نفر کشته شده است. وضع مملکت فوق العاده مغشوش است.

۲. ماجرای انقلاب مورد اشاره نویسنده از این قرار است که، همزمان با آغاز زمامداری حسین علاء کارکنان نفت جنوب اعتصاب کردند، اعتصاب بدین دلیل شروع شد که شرکت نفت ناگهان اعلام کرد که کمک هزینه و عیدی کارگران را که معادل سی درصد دستمزد آنها بود، قطع کرده است. در برابر این تصمیم، ابتدا کارگران بندر معشور و آغاچاری و آموزشگاه عالی نفت، اعتصاب کردند. سپس همه کارگران مناطق نفت خیز به اعتصابیون پیوستند. در اواخر فروردین [۲۴ فروردین] در نتیجه برخورد کارگران اعتصابی و نیروهای انتظامی چند تن کشته و عده ای مجروح شدند. اعتصاب کارگران شرکت نفت که به تحریک عوامل شرکت و در جهت تهدید دولت صورت گرفته بود، با اینکه به آشوب و خونریزی کشیده شد، برای شرکت نفت، نتایج مورد نظر را به بار نیاورد، زیرا روز پنجم اردیبهشت، با توصیه و پیام جبهه ملی و پیروزی کارگران پایان یافت و شرکت نفت ناگزیر دستور پیشین خود را درباره کسر مزایای کارگران لغو کرد.

به نقل از جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران - صفحات ۱۳۳ و ۱۳۴ و هم چنین نگاه کنید به گذشته چراغ راه آینده است - ص ۵۵۲. در مأخذ فوق مقدار کسری به قرار زیر است: مزد کارگران بندر معشور از چهل ریال به بیست و هشت ریال و بیست ریال به چهارده ریال تقلیل یافته بود، ص

در مجلس شورا هم به دربار حمله کردند (نریمان و آشتیانی زاده). و رادیو اطلاع داد که شاه باید برای معالجه برود.

سه شنبه بیست و هفتم فروردین ماه: صبح به کارهای اشخاص رسیدگی کرده به اتفاق آقای محمدحسین خان رقتیم (اسماعیل آباد) خانه آقای سهراب خان. بعد از ظهر برگشتیم به (فیروزآباد). عجالتاً وضع مملکتی خوب نیست، رادیو اظهار داشت سه هزار نفر از کارگرهای آبادان مشغول کار شده‌اند.

چهارشنبه بیست و هشتم فروردین ماه: در (فیروز آباد) بودم. صبح رفتم برای دیدن باغ (بایگان) خبر تازه‌ای نیست.

پنجشنبه بیست و نهم فروردین ماه: ظهر آقای گلشانیان استاندار و مهندس افتخاری رئیس کشاورزی آمدند. بعد از ظهر هم خانم آقای گلشانیان که مانده بود در (خواجه) آمد صحبت سیاسی در کار نبود، فقط دوستانه. بعد موضوع مخالفت آقای آشتیانی زاده با آقای علا شد، آقای گلشانیان اظهار داشت: بعد از نطق آشتیانی زاده آقای علا اظهار داشتند: من این شخص را نمی‌شناسم، خیلی بی ادب هستند و بی ادب هم صحبت می‌کنند. من می‌ترسم در منزلش هم از همین صحبت‌ها کند، بچه‌هایش هم یاد بگیرند و آنها هم بی ادب بشوند.<sup>۳</sup> از این قبیل صحبت‌ها و شوخی‌ها بود.

جمعه سی‌ام فروردین ماه: صبح با آقای استاندار راجع به رفتار و کردار سرلشکر معترضی صحبت کردم و اینکه نمی‌خواهند بگذارند مردم راحت باشند و عمداً همه را تحریک مینمایند بر علیه یکدیگر و شروع به اردو کشی می‌نمایند و بالاخره فارس منظم را مبدل به یک پارچه آتش خواهند کرد، و مخصوصاً نسبت به ایل قشقائی نظر بد دارند. آقای استاندار تصدیق کرد که نظر خوبی ندارند و در ضمن اظهار تعجب می‌نمود که نمی‌فهمم چه سیاستی است [که] سرلشکر پیش گرفته، همه را به جان یکدیگر می‌اندازد و این نقشه را دارند. بعد صریحاً به ایشان عرض کردم اگر قانون در مملکت هست من مطیع‌ترین کس هستم. اگر چنانچه موضوع قلدری است من هم یک نفر قلدر، ایشان لشکرشان هشت هزار نفر است، من چهل هزار نفر دارم. قول دادند که به اعلیحضرت تمام قضایا را بنویسند و از این کارها جلوگیری نمایند. عصر ساعت پنج بعد از ظهر برای

۳. علت رنجش علا از آشتیانی زاده نماینده مجلس قیاسی است که آشتیانی زاده، دولت علا و حکومت نظامی اش در خوزستان را با دخالت نظامی دولت انگلیسی برابر دانسته بود. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به گذشته چراغ... ص ۵۵۳.

شیراز حرکت کردند.

شنبه سی و یکم فروردین ماه: تمام وقت مشغول باغبانی بودم و استاد اصغر بنا را هم فرستادم پی عمارت (بایگان) را شروع نماید.

یکشنبه اول اردیبهشت ماه سی: صبح اول وقت رفتم (بایگان) به باغ خندان تا ظهر مشغول کار باغ بودم، خیر تازه ای نیست.

دوشنبه دوم اردیبهشت ماه: [خبر] تازه ای نیست جز اینکه در کره قوای کمونیست شروع به استقامت کرده و از قوای متفقین جلوگیری کردند.

سه شنبه سوم اردیبهشت ماه: ساعت نه صبح تلگرافی از فرمانده لشکر رسید که برای ظهر یک عده از افسران عالی رتبه ارتش آمریکا به فیروزآباد می آیند، ساعت یازده سرتیپ همت و سرهنگ .....<sup>۱</sup> رئیس ستاد و دو سرهنگ ایرانی و دو سرهنگ امریکائی آمدند و اظهار داشتند قرار بود سرلشکر باتمانقلیچ، سرلشکر عطاپور، سرتیپ امینی و سرهنگ شیوانی و یک عده دیگر بیایند چون کار پیدا کردند نتوانستند، ما آمدیم. (البته بیشتر باعث، سرلشکر معتضدی است که ترسیده من اعمال او را بگویم)، بعد از ظهر برگشتند. رادیو شب اطلاع داد که کمونیست ها به سختی شروع به حمله کرده و پیش می روند.

چهارشنبه چهارم اردیبهشت ماه: مشغول کار باغ و ترتیب گل کاری و پیوند گلهای رُز بودم، آب دزدک زیاد اذیت می نماید و تمام گلها را از بین می برد.

پنجشنبه پنجم اردیبهشت ماه: قبل از ظهر کاظم زاده و محکمی آمدند اظهار داشتند به اتفاق آقای قطب رئیس [محکمه] استیناف فارس آمده اند منزل بصیری. بعد از ظهر به اتفاق آقایان رفتیم (بایگان). شریفی نوشته بود آقای سرلشگر زیاد عصبانی هستند، من هم نوشتم آب سرد بخورند.

جمعه ششم اردیبهشت ماه: قبل از ظهر عده ای آمدند به منزل، در موقعی که ناهار خواستیم [بخوریم] شریفی از شیراز آمد، تا شب قبل از ساعت نه و نیم یک مرتبه قورخانه شیراز آتش گرفته به قسمی که تا صبح تمام صحرا و کوه های شیراز مثل روز روشن بوده است، میلیونها گلوله توپ و نازنجک و غیره ترکیده ده ساعت تمام ادامه داشته، تمام اهالی شهر از زن و مرد پا به فرار گذاشته، خانه ها تمام بلاصاحب و دربها باز، مردم سوار

ماشینها و کامیونها شده رو به فیروزآباد و فسا فرار می کرده اند. تاکنون عده تلفات غیر معلوم [است]. کسی قدرت اینکه به طرف انبارها برود نداشته، تعداد تلفات البته خیلی زیاد ولی غیر معلوم است. تا نصف شب، غیر از این خبری نیست. عصر ملک منصورخان از گرمسیر آمد، رادیو ملی شدن قطعی نفت را که مصوب مجلس<sup>۵</sup> و تحت نه ماده [است] اظهار داشت<sup>۶</sup>، که بعداً مینویسم. کمونیست ها در کره مشغول شکست دادن قوای متفقین هستند.

شنبه هفتم اردیبهشت ماه: صبح اول وقت گزارش از شیراز مطابق نوشته فوق است، فقط چیزی که عجالتاً معلوم است هشت بچه را یک نارنجک کشته است. بعد رادیو گزارش داد که دکتر مصدق السلطنه با اکثریت هفتاد [و] نه رأی نخست وزیر شد<sup>۷</sup>، ولی ایشان اظهار داشته اند مجلس سنا هم باید رأی بدهد. آقای سردار فاخر حکمت هم به عرض شاه رسانده است و قبول شده و فرمان صادر شده است. من هم تلگرافی به دکتر مصدق نمودم که در مجلس بودنتان صلاح تر است. البته حالا هم تلگراف تبریکی خواهم نمود.

یکشنبه هشتم اردیبهشت ماه: صبح به اتفاق آقایان ملک منصورخان و محمدحسین خان و عده ای رفتیم باغ (بایگان)، رادیو فقط خبر نخست وزیری دکتر مصدق را داد و سنا هم رأی داده است. قشون متفقین در کره مشغول عقب نشینی هستند. دوشنبه نهم اردیبهشت ماه: بعد از ظهر حرکت کرده به اتفاق ملک منصور خان و محمد حسین خان، شش و نیم بعد از ظهر آمدیم به باغ ارم شیراز. به استاندار تلفنی کردم، اظهار داشته بود ماشینم خراب است ماشین بفرستید تا بیایم. من خودم رفتم اول راجع به آتش گرفتن قورخانه مذاکره شد، زیاد اظهار تأسف می نمود و عقیده داشت که سوخته شده است. یعنی عمداً آتش زده اند و قونسول روس پنج روز قبل در شیراز بوده است، ولی قضایا معلوم نیست. بعد راجع به دلخوری سرلشکر معتضدی از ما که مشغول دسیسه است و میخواهد در ایلات نفاق تولید کند و در این خصوص به شاه هم نوشته اند. بعد

۵. اصل - تصویب.

۶. برای آگاهی از نه ماده ملی شدن صنعت نفت، مراجعه کنید به ۲۸ هزار روز تاریخ ایران... ص ۸۹۷.

۷. دکتر مصدق پس از اعلام تمایل مجلس که از صد نفر نماینده هفتاد و نه نفر رأی تمایل به او داده بودند تصدی نخست وزیری را مشروط به تصویب لایحه نه ماده ای ملی شدن نفت دانست. جنبش ملی

نخست وزیر دکترو مصدق که نسبت به ایشان بدبین می‌باشد و قطعاً ایشان را از فارس خواهد خواست. من پیشنهاد کردم اگر این قسم است قبل از اینکه احضارش کنند خودش برود طهران. اظهار داشت همین کار را کرده‌ام، توسط سپهد جهانبانی از شاه تقاضا کرده‌ام و قرار است اطلاع دهد. شب هم برای شام زیادخان آمد و قرار شد فردا هم برای بیلاق حرکت کند.

سه شنبه دهم اردیبهشت ماه: تا ظهر مشغول پذیرائی بودم. بعدازظهر به اتفاق محمد حسین خان برای ده (پاگاه) جهت عروسی (جهان پور پسر ابوالفتح خان که دختر ابراهیم خان نمدی را که دختر خالویش است میگیرد) حرکت کرده در گردنه (گلستان) به احشام مظفرخان کشکولی رسیدیم چای خورده غروب آمدیم ده (پاگاه) استقبالی کردند خیلی گرم و مهربان. تا شب مشغول ساز و آواز و رقص بودند.

چهارشنبه یازدهم اردیبهشت ماه: بعد از ظهر از ده (پاگاه) حرکت کرده آمدیم در (گویم) هم حضرات گویمی‌ها آمدند و چای صرف شد. شب آمدیم شهر. آقایان مجاب و شیرازی و عده‌ای هم بودند. گویادر موقع حریق دو تفنگ برنوگم شده بعد رفته‌اند طرف قشقائی اعلان کرده‌اند که دو تفنگ برنوگم شده است بیاورند. شبانه تفنگها را آورده‌اند انداخته‌اند. بعد نایب سرهنگ اقدسی رئیس رکن دو ستاد گفته است بروید زن قشقائی‌ها را بیاورید حبس کنید، خودشان را اعدام کنید. من هم اظهار داشتم مانعی ندارد. آن نقشه شما عملی نخواهد شد که بتوانید به این وسیله یا وسائل دیگر در جنوب آتش فتنه و جنگ را راه بیندازید تا خارجی‌ها استفاده کنند ولی تمام نقشه‌هایتان را در مجلس بیان خواهیم کرد که چه نقشه<sup>۸</sup> شومی در کار است.

پنجشنبه دوازدهم اردیبهشت ماه: تا غروب مشغول پذیرائی آقایان بودم صبح هم با سید نورالدین ملاقات کردم، تقریباً دو ساعت و نیم طول کشید. و تجدید عهد و موثرت کردیم. از قراریکه ایشان اظهارمی‌داشتند آقای گلشانیان بدست و پا افتاده است که اهالی شیراز تلگرافاتی کنند و ابقای ایشان را از دولت خواستار شوند. عصر هم که خودش صحبت می‌نمود بهیچوجه مایل رفتن به طهران نمی‌باشد. شب هم منزل بصیری میهمان بودیم. بیشتر صحبتها این روزها در اطراف آتش سوزی انبار مهتات شیراز است و یکی راجع به نفت که بالاخره مجلسین تصویب و ملّی کرد[ند] و شاه هم روز قبل

فرمان اجرای آن را تصویب کرد. ولی انگلیسیها زیر این بار نمی‌روند و شب قبل وزیر خارجه ایشان که در مجلس انگلستان صحبت کرده بود اظهار داشته است اینها حرف است ما قرار دادی بسته‌ایم و بهیچوجه قبول نداریم و به سفیر کبیر خودمان دستور داده‌ام به دولت ایران گوشزد کند که بهیچوجه حاضر نیستیم. و گاهی هم جسته گریخته اظهار می‌دارند برای ایران عاقبت وخیمی دارد. خدا بزرگ است تا چه شود.

جمعه سیزدهم اردیبهشت ماه: صبح اول رفتم منزل آقای فروغ الملک رئیس شهر بانی. بعد منزل آقای محمودخان دهقان، مختصر دلنگی از خسروخان داشتند، رفع کردیم. ظهر منزل غلامرضاخان ایلخان میهمان بودم بعد از آن رفتم منزل مصطفی خان قهرمانی راجع به امور شهری و وضع سلوک خودش را نسبت به اهالی دستور دادم. شب هم باران خیلی مفصلی آمد، این دومین شب است که باران می‌آید. تقریباً به قسمت عمده فارس این باران آمده است.

شنبه چهاردهم اردیبهشت ماه: باقونسول انگلیس ملاقاتی شد. راجع به نفت سؤال کرد چه خواهید کرد و ایرانی‌ها نمی‌توانند اداره کنند. جواب دادم: ناچار اعلان می‌کنیم یکی از کمپانی‌های خارجه اجاره می‌نماید و می‌دهیم. فقط تا کنون محض خاطر روسها اعلان نشده است که شاید در مناقصه آنها ببرند و اسباب زحمت بشود و این موضوع خیلی خطرناک است ولی اگر قشون ایران بیاید و نفت را از دست ما بگیرد ما هم ناچاریم معامله به مثل بکنیم. جواب دادم آنوقت چه خواهد شد ایرانی‌ها ناچارند جنگ بکنند. جواب داد: روسها هم می‌آیند به شمال و به نفع روسها تمام خواهد شد. جواب دادم کاری است شده و دیگر نمی‌شود چاره کرد. بعد از ظهر هم سرلشگر معتضدی آمد مقداری گله کرد که من هم همان دوستم و شما بد می‌کنید. من هم جواب دادم و ادب [را مراعات] کردم. بعد از ظهر حرکت کرده شش بعد از ظهر آمدیم به سعادت آباد منزل آقای قوامی.

یکشنبه پانزدهم اردیبهشت ماه: ساعت هشت حرکت کرده بدون معطلی آمدیم یک ساعت [و] نیم بعد از ظهر در اصفهان وارد ایران تور شدیم. پس از مختصر استراحت آقای جمشید بختیار پسر مرحوم سردار جنگ آمدند دیدنی. وضع آنها را سؤال کردم اظهار داشت کمیسیون ده نفره، از اولاد ایلخانی و حاجی ایلخانی [تشکیل] دادیم برای



تنظیم کار بختیاری. البته با نظر شاه است ولی مرتضی قلی خان حاضر نشده و بین خودمان هم دل‌تنگی می‌باشد. گمان نمی‌کنم انجام گیرد وضع بختیاری بد است و همه نفاق دارند. بعد جهانشاهی رئیس پست و تلگراف آمد سؤال کردم، خبر تازه نیست.

دوشنبه شانزدهم اردیبهشت ماه: ساعت شش صبح حرکت کرده قدری هم در راه توقف نمودیم. یک ساعت بعد از ظهر وارد منزل شهری شدیم تا خسروخان هم منتظر است. رفته سائین، تا ارباب شاهرخ و میراشرافی مدیر روزنامه آتش بودند. ناهار با هم خوردیم، بعد ارباب شاهرخ اظهار داشت اعلیحضرت همایونی فرموده‌اند که از تو احوالپرسی نمایم بعد از تشکر سؤال کردم اعلیحضرت همایونی از کجا اطلاع داشتند که من می‌آیم؟ جواب دادند خسرو گفته بود، من هم به عرض رساندم و دستور فرمودند. بعد اظهار داشت شما چرا به شاه نزدیک نمی‌شوید؟ جواب دادم ما نزدیک هستیم شاه نمی‌خواهد. بعد هم سرلشکر معتضدی بدون سبب بما اذیت می‌نماید می‌گوید امر شاه است. جواب داد: من شاه را امروز می‌بینم فردا جواب میدهم.

سه شنبه هفدهم اردیبهشت ماه: صبح اول وقت تلفن کرد که بعرض رساندم دستور دادند معتضدی از فارس بیاید. ظهر هم خودم می‌آیم. ناهار با شما خواهم بود. ظهر آمد و مذاکره زیاد شد خلاصه اظهار داشت شاه مایل است با شما کار بکند و محبت کند. جواب دادم: ما حاضریم ولی دیگر هم حاضر نیستیم گول بخوریم. اگر محبت کرد با کمال میل خدمت مینمائیم اگر هم نکرد ناچار دست و پائی می‌کنیم. به هر حال نمی‌توانند تصور کنند که ما زنده نیستیم. گفت مطمئن باشید شاه حاضر است. عصر هم از رفقا و دوستان عده‌ای آمدند دیدنی. این روزها اهالی در قسمت نفت که آیا چه میشود زیاد نگران هستند. انگلیسها هم پافشاری زیادی می‌نمایند.

چهارشنبه هیجدهم اردیبهشت ماه: صبح قبل از دستور مذاکراتی کردم که بعداً نوشته میشود. عصر هم عده زیادی از آقایان نمایندگان فارس، سناتورها و رئیس مجلس شورای ملی، وزیر کار و سایرین برای دیدنی آمدند و هیچ صحبتی غیر از کار نفت که چه خواهد شد نمی‌باشد و تمام نگران هستند و مرعوب. انگلیسها هم به دولت ایران یادداشتی داده‌اند که ما به جامعه ملل شکایت کرده‌ایم دولت هم جواب داده است بی خود کرده‌اید، ما نفت را ملی کرده‌ایم و اجرا خواهیم کرد. امروز هم از طرف مجلس، پنج نفر آقایان معین شدند برای کمیسیون مختلط نفت، که باید از مجلسین انتخاب شوند. آقایان سهام السلطان بیات، نجم‌الملک، سروری، دکتر شفق، متین‌دفتری و از پنجاه

[و] یک نفر نمایندگان، چهل [و] هشت نفر به لایحه دولت رأی داد [ند]، سه رأی مستنع بود.

پنجشنبه نوزدهم اردیبهشت ماه: از صبح مشغول پذیرائی از آقایان رفقا بودم تا شب. این روزها خبری غیر از نفت نیست که آیا چه میشود.

جمعه بیستم اردیبهشت ماه: تا ساعت یازده مشغول پذیرائی بودم. ساعت یازده رفتم به (سوهانک) منزل سرلشکر زاهدی وزیر کشور و هم ستانور همدان. مدتی با هم صحبت کردیم از لحن کلامش [معلوم بود که] مایل هستند با انگلیس ها کنار بیایند، ولی من متوجه کردم مورد بغض ملت واقع خواهید شد. چون مجال زیادی نبود موکول شد که بعد با هم صحبت کنیم. ظهر منزل آقای نمازی میهمان بودیم عصر هم رفتم حضرت عبدالعظیم [ع] زیارت مقبره مرحوم پدرم. برگشتم به باشگاه. آقای جمال امامی تا مرادید شروع کرد از خسرو گلگه کردن که ما باهم دوست بودیم، در روزهای سخت باهم بودیم حالا خسرو در تمام قسمتها با من مخالفت می کند، علتش چه هست چرا چنین می کند؟ بعد با آقای منتظم بختیاری صحبت کردم اظهار داشت: شاه امر کرده است بروم بختیاری، حاکم بختیاری باشم و همین چند روزه میروم. با رفقا سلام و علیکی کرده آدم منزل.

شنبه بیست و یکم اردیبهشت ماه: صبح مجلس سنا بود خبر مهمی نداشت بعد از آن عده ای از آقایان تشریف آوردند. عصر هم آقای سیدضیاء الدین طباطبائی تشریف آوردند، مقداری راجع به زراعت صحبت شد. بعد راجع به نفت عقیده ایشان این است که آقای دکتر مصدق تا موقع نخست وزیری اقداماتشان فوق العاده مفید برای مملکت خوب، ولی بعد از دوازده ماه برای مملکت مضر است و انگلیسها آسوده نخواهند نشست و تا بیست روز دیگر اوضاع بکلی تغییر خواهد کرد و ممکن است که شخصی مثل شاه بختی را روی کار آورند<sup>۱۰</sup> و محتمل است که کابینه انگلستان هم [حزب] محافظه کار بیاید روی کار، و اگر آنها بیایند که خیلی وضع خراب خواهد شد، باید دکتر مصدق را آگاه کرد، بلکه کاری بکند به نفع مملکت تمام شود.

یکشنبه بیست و دوم اردیبهشت ماه: امروز مجلس شورا بود، آقای دکتر مصدق نطق مفصلی کرد و در ضمن اظهار داشت: اعلیحضرت همایونی فرمودند عده ای از

فدائیان اسلام قتل شما را در نظر گرفته اند، من هم به شهربانی دستور داده ام مراقبت کنند. از این گذشته خودم هم اطلاع دارم که قصد کشتنم را دارند: به شاه هم عرض کردم محتاج به مراقبت نیستم هر چه خدا خواسته است میشود. ولی حالا از آقایان نمایندگان تقاضا دارم اجازه فرمایند در همین مجلس باشم [و] به اختتام کار نفت اقدام نماید. بعد از اتمام این عمل هر کس هم بخواهد مرا بکشد هیچ اهمیت ندارد جانم فدای مملکت. در ضمن پنج نفر برای کمیسیون نفت انتخاب شدند بدین قرار: (دکتر شایگان، مکی، دکتر معظمی، جهانشاه صالح، اردلان). انگلیسیها حقیقتاً نگران هستند. ظهر هم آقای هیئت وزیر دادگستری آمدند منزل، ناهار هم آنجا بودند تا چهار بعد از ظهر. عقیده ایشان راجع به نفت این است که باید لا اقل صدی شصت و پنج انگلیسیها اجاره کنند هر چه هم هر ساله چاه حفر کردند از آنهم علاوه صدی شصت و پنج بدهند.

دوشنبه بیست و سوم اردیبهشت ماه: مشغول دید و بازدید بودم. جریان روز، همه میگویند چه خواهد شد و همه مردم منتظر پیشامدی هستند.

سه شنبه بیست و چهارم اردیبهشت ماه: ظهر ارباب شاهرخ آمد منزل، زیاد کمال بود. پس از تعارفات، خسروخان پرسید از طرف دولت به شما دستور داده شده است از شهر خارج شوید؟ جواب داد: آری، حسین فاطمی بی شرف (معاون نخست وزیری) با آن همه دوستی به من ابلاغ کرده است. اول میخواستند رسماً ابلاغ کنند. یکی گفته است خوب نیست ما که خودمان مدافع حقوق مردم و [مخالف] قلدری بودیم حالا این کار مقتضی نیست و حسین فاطمی به عهده گرفته است، من هم جواب دادم هر کس با من مخالفت کرده است عاقبتش خوب نشده و تلفن را گذاشتم زمین. بعد اظهار داشت اعلیحضرت زیاد عصبانی است که روز گذشته دکتر مصدق در مجلس اظهار کرده است که به شاه عرض کردم: هر ژیر را برای این کشتند که شما را برد انگلستان برای قرارداد نفت و مجلس مؤسسان را تشکیل داد. رزم آرا را برای این کشتند که میخواست نفت را بدهد به انگلیسیها، من را چرا می‌کشد؟ و موضوع دیگر، وقتی شاه فرموده است: من دستور دادم شما را حفظ کنند. جواب داده است: مطمئن تر از محافظین رزم آرا نیستند و این مطلب کنایه بوده است که یعنی رزم آرا به تحریک شاه کشته شده است<sup>۱۱</sup> روی این صل شاه زیاد عصبانی است و از طرز صحبت شاهرخ چنین برمی آید که شاه می خواهد

۱۱. مصدق دست شاه را خوانده بود و می دانست رزم آرا بدست ابدی شاه کشته شده، نه بدست خلیل

تحریکاتی کند که سیدضیاءالاین بیاید روی کار و از ما قول می‌خواست بگیرد. ما هم جواب دادیم به چه امید به شاه خدمت کنیم؟ ثانیاً دکتر مصدق عجلتاً به مملکت خدمت می‌کند. بعد از ناهار اظهار داشت فردا ناهار می‌آیم. امشب شاه را می‌بینم<sup>۱۲</sup>. بعد خیلی قسم خورد که شاه نسبت به شما محبت دارد مطمئن باشید (البته این حرف قابل قبول نیست. چون شاه در این قسمت به ما اطمینان خوبی نداد) فعلاً وضعیت شاه هیچ خوب نیست و تمام اهالی منتظر هستند، مخصوصاً از رفتار خواهرهایشان و شوهرهایشان و نزدیک شدن خود شاه به انگلیسیها. این دو روزه هم تلگرافات و نوشتجات زیادی برای خود من می‌آید و اظهار مسرت از تفرقی که کردم و رفتار خسروخان در کمیسیون نفت، زیاد اظهار خوش بینی می‌نمایند.

چهارشنبه بیست و پنجم اردیبهشت ماه: ساعت نه صبح جلسه مجلس سنا بود راجع به اضافه حقوق معنمین که تصویب شد. بعد خدمت جناب آقای دکتر مصدق رسیدم که در مجلس هستند و برای اتمام کار نفت بیرون نمی‌روند. اولاً زیاد اظهار اطمینان از خسروخان کرد (بی اندازه). بعد اظهار فرمودند: ممکن نیست از اینجا بیرون بروم تا کار نفت را تمام نکنم. معلوم بود از کار خودش خیلی خشنود است. بعد فرمودند: مأمورین خوزستان و بهبهان و کرمانشاهان را تعویض می‌نمایم و حقوق فوق العاده میدهیم به سایر جاها کاری ندارم. عصر هم قوام السلطنه برای اروپا حرکت کرد، عده زیادی برای مشایعت به فرودگاه آمده بود [ند]. آقای نمازی هم رفتند. امروز غالب جراید نوشته بود [ند] که هنگ شانزده چتر بازهای انگلستان خودشان را حاضر می‌نمایند، محتمل است به ایران حمله نمایند یعنی برای حفظ اتباع خودشان در خوزستان، بعضی‌ها تکذیب کرده بودند. البته این خبر ایجاد نگرانی بین اهالی کرده است.

پنجشنبه بیست و ششم اردیبهشت ماه: این روزها فقط صحبت نفت است و همه منتظر نتیجه اقدامات کمیسیون هستند، و آنچه استنباط میشود شاه شروع کرده است در مجلس شورا تحریک کردن برضد دولت دکتر مصدق. انگلیسیها به تکاپو افتاده اند و نماینده تعیین کرده‌اند برای مذاکره بیاید به ایران. روزنامه‌های طهران از گوشه و کنار گاهی حمله به دکتر مصدق می‌نمایند که چرا کار نفت را یکسره نمی‌کند، منتظر چه هست؟ کابینه کارگری انگلستان متزلزل است، ممکن است کابینه محافظه کار روی کار بیاید.

۱۲. اصل - به بینم.

۱۳. اصل - میکرد.

جمعه بیست و هفتم اردیبهشت ماه: روز گذشته محمد حسین خان از شیراز آمد صحبتی در آنجا غیر از تغییر سرلشکر معتضدی نبوده است. از صبح در منزل بودیم. آمریکائی‌ها روز گذشته در یک میهمانی به خسروخان اظهار داشته بود[ند]: ما هر چه فکر می‌کنیم دوستی انگلیسیها برای ما نافع‌تر است تا ایرانی‌ها، لذا با انگلیسیها قرار گذاشته‌ایم با آنها همکاری کنیم و اگر چنانچه ایرانی‌ها حاضر نشوند با دولت انگلیس صلاح بروند، ممکن است انگلیسیها به خوزستان قشون وارد کنند و در این بین شاید روسها به شمال بیایند، در این صورت صلاح است که زودتر اصلاح شود. ظهر هم محمد حسین خان و خسروخان ناهار شمیران بودند و پنج بعد از ظهر رفتم منزل شهری، تا اتفاقاً یک نفر آمریکائی آنجا است، سر صحبت باز شد او هم تقریباً گفته‌های قبلی را تأیید کرد. ما هم گفتیم ملت ایران هر کس حمله نماید ناچار از دفاع میباشد. جواب داد: اگر انگلیس و روس هر دو حمله کنند مردم به کدام طرف بیشتر تمایل دارند. گفتیم به روسها، قطعاً به آنها کمک خواهند کرد. از این صحبتها شد و رفت. بعد رفتم منزل آقای ابراهیم مهدوی وزیر کشاورزی سابق بازدید، از آنجا هم رفتم دیدن جهان‌شاه بختیاری استاندار کرمانشاه که از کار برکنار شده است، ایشان هم نبودند. شب برگشتم به منزل.

شنبه بیست و هشتم اردیبهشت ماه: ساعت هشت و نیم صبح رفتم منزل سید جلال‌الدین طهرانی که می‌خواهد استاندار فارس بشود، اول زیاد اظهار مهر و محبت‌های سابق را نمود. بعد ملاقاتش را با شاه و آقای نخست وزیر که می‌خواهند [من را] بفرستند به فارس و شما هم کمک کنید و در ضمن می‌خواهد کاری کند که دلخوری بین وکلاء فارس را درست کند. جواب دادم دلخور نیستند، ما هم حاضریم کمک کنیم. از آنجا آمدم مجلس سنا، آقای روحی پس از اظهاراتی راجع به عمران و آبادی کرمان، نسبت به آتش سوزی شیراز اظهار کردند باید وزیر جنگ بیاید توضیحاتی بدهند ببینیم چه اقدامی کرده‌اند و نتیجه چه شده است؟ رفتم اطاق آقای نخست وزیر با ایشان داخل مذاکره شدم راجع به تصمیم انگلیسیها و امریکائی‌ها جواب دادند: من تصمیمی گرفته‌ام و مجلسین هم اختیاری داده‌اند منتظر نتیجه برای کمیسیون مختلط هستم هر چه گفتند می‌کنم و این حرفها بلوف<sup>۱۴</sup> است و توپ و تشر، گوشم به این حرفها بدهکار

نیست. بعد تلفنی به دربار کرده و از اعلیحضرت وقت خواستم فوراً احضار فرمودند. موقع شرفیابی تمام مطالب را به عرض رساندم و عرض کردم حالا وقت کشته شدن است هر نوع امر فرمائید در اختیار شما هستم. با هر خارجی متهاجم حاضریم جنگ کنیم. هیچ جواب به این مطلب ندادند، فقط فرمودند این موضوع را به سناتورها گوشزد کن، آدم منزل. بعد از ظهر جهانشاهخان آمد که لااقل از ایشان تقدیری بشود. پنج بعد از ظهر رفتم به مجلس که هیئت دولت هم تشکیل شده بود. آقای سرلشکر زاهدی را کارتی نوشتم آمد، قضایا را حالی کردم که صحیح نیست مأمورین که خدمت می‌کنند و بدون جهت احضار می‌نمایند لااقل در رادیو بگویند دلیل سیاسی بود و تقدیری کنند. جواب الساعة اقدام می‌نمایم. یک ساعت بعد هم رادیو اظهار نمود و قرار شد روز شنبه تقدیری هم از جهانشاه بنمایند. بعد با آقای هیئت صحبتی کردم و آقای متین دفتری را هم که تازه آمد از نامردی و بی‌غیرتی امریکائی‌ها حالی کردم، هر دوی آنها خیلی متفکر شدند. یادداشتی هم دولت انگلیس امروز داده بود به وزیر خارجه که خلاصه آن این بود که دولت مطابق قرارداد ۱۹۳۳ باید رفتار کند والا ما به جامعه ملل شکایت می‌کنیم و اگر دولت ایران حاضر نشود، عاقبت وخیمی خواهد داشت. در حقیقت التیماتوم<sup>۱۶</sup> بود. بیانیه‌ای هم سفارت امریکا داده بود، مضمون آنهم تقریباً همین قسم بود.

یکشنبه بیست و نهم اردیبهشت ماه: اوضاع به همان حال باقی است. آشتیانی زاده در مجلس نطقی کرد که بر علیه دکتر مصدق بود و قسمی وانمود کرد که کارهای دکتر مصدق به نفع انگلیسیها است و یکی هم حمله به انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها کرد که دیگر زیر بار این حرفها نخواهم رفت. و حمله شدید بود که در خارج تا اندازه‌ای مورد انتقاد قرار گرفت<sup>۱۷</sup>.

دوشنبه سی‌ام اردیبهشت ماه: روز قبل یک نفر از اعضاء سفارت انگلیس تقاضای ملاقاتی کرده بود، من منتقل نمودم که دوشنبه مجلس سنا هست، ساعت ده وقت داده بودم. اول وقت رفتم مجلس سنا خدمت آقای دکتر مصدق نخست وزیر رسیدم. راجع به اوضاع و وخامت آن مذاکره کردیم. اظهار داشتند من کاری که کرده‌ام به نفع مملکت است، در ضمن نفت را هم که قید کرده‌ام انگلیسیها بخرند و مهندسین هم

۱۵. اصل - ۱۳۳۳ - اشاره به تجدید قرارداد داری.

۱۶. اصل - التیماتوم.

۱۷. اصل - انتقاد شد.

از آنها باشند. چرا انگلیسیها لجاجت می نمایند؟ می ترسم آخر کار به جای بدی منجر شود و روسها مداخله کنند و مردم هم طبعاً طرف روسها تمایل دارند. و از عاقبت می ترسم. عرض کردم اولاً باید بدانید که اگر جنگی پیش بیاید ما حاضریم برای مدافعه از مملکت در خوزستان و هر نقطه [که] باشد حاضریم. در ضمن امروز احتمال دارد با یک نفر از انگلیسیها ملاقات نمایم می و میثید صحبت کنیم؟ فعلاً او هم وقت خواسته برای همین موضوعات میباشد. فرمودند: بسیار خوب به من خبر دهید بعد رفتیم جلسه خصوصی سنا، وکلا مشغول بهمین صحبت بودند و از آقایان سناتورها که در کمیسیون مختلف هستند توضیح می خواستند که چه اقدامی شده است و چه اقدامی کرده اند، در ضمن تذکر می دادند که در این کار باید راه عقل را به احساسات غلبه داد و کاری نکرد که خدای نخواسته خطری پیش بیاید. آقایان سهام السلطان بیات و دکتر متین دفتری جواب می دادند: مطمئن باشید ما غفلت نخواهیم کرد آنچه که در قوه داریم ملایمت بخرج خواهیم داد ولی آقایان شما کاری را تمام کرده و رأی داده اید ما مأمور اجرای آن هستیم. یعنی نفت ملی شده و به تصویب مجلسین رسیده ما مأمور اجرای آن هستیم. در این موقع ساعت نزدیک به ده شد. من رفتم به نقطه ای و آن شخص آمد، بعد از مختصر تعارفات، سر صحبت باز شد، ایشان گله کردند که ایرانی ها بر ضد ما شده اند و جبهه ملی افکار عمومی را بر ضد ما کرده است، ما همیشه میل داشته و داریم که با ایران و ایرانی دوست باشیم. جواب دادم. من منکر نیستم ولی موضوعی که هست شما انگلیسیها رفتارتان همیشه بر علیه افکار عمومی بوده و برخلاف میل و آرزوی ایران رفتار کرده اید، من به شما صراحتاً می گویم ما ایرانی هستیم و در این مدت صلح و آرامش با شما آمد و شد داشته ایم. اول برای اینکه دو مملکت دوست بوده اند، ثانیاً شما سیاست سابق استعمار را کنار گذاشته اید و در خیال تصرف مملکت ما نیستید. از آن طرف روسها به این فکر افتاده اند که مملکت ما را ببرند و تصرف کنند. طبعاً هر ایرانی به شما نزدیک می شود و از روسها دور، به شرطی که شما راست بگویند. حال ناچارم با کمال تأسف به شما بگویم که اگر موضوع نفت حل نشود و شما قشونی پیاده کنید، ما یعنی من و برادرانم و ایلم ناچاریم با شما داخل جنگ شویم و هر ایرانی غیر از این که من می گویم به شما بگوید و منافع دولت انگلیس را به منافع دولت ایران ترجیح دهد یا دروغ گفته یا آدم بی شرفی است که برای خاطر شما به مملکت و منافع خودش لطمه می زند. حالا هم دولت ایران حاضر است پس از ملی شدن نفت و خلع ید کمپانی سابق تا

مقداری که شما لازم دارید به نرخ بین‌المللی به شما بفروشد و مؤسسه دست مهندسین انگلیسی باشد تا مهندسین ایرانی خودشان بتوانند اداره نمایند. جواب داد مآخرفی نداریم حاضریم، ولی دولت بپذیرد که نمایندگان ما داخل مذاکره شوند. جواب دادم باید نخست وزیر را ملاقات کنم و به شما جواب بدهم. بعد رفتم مجلس سنا و بعد از آن رفتم خدمت آقای نخست وزیر مذاکرات را تماماً شرح دادم. فرمودند من نماینده کمپانی رامی خواهم و با اوصحبت می‌نمایم، یعنی داخل مذاکره می‌شویم. عرض کردم عقیده آنها بر این است که با سفیر سفارت انگلیس در طهران مذاکره بفرمائید یا اجازه دهید نمایندگانی از انگلستان بیاید و آنها [را] که بناست بپذیرد. جواب دادند: ما کارمان با کمپانی است. شما ببینید و جواب بدهید. آدم منزل تا آقای سید علی اصغر مجتهدلاری آمده‌اند که آقای هیئت وزیر عدلیه را ببینم برای محاکمه حضرات لاریها، بلکه باعث آزادی آنها بشویم و به قید ضمانت آزاد شوند. عصر هم عده‌ای از آقایان آمدند دیدنی. رفتم دندانسازی و بازدید آقای جهان‌شاه‌خان بختیاری که منتظر جواب بود. قرار شد زاهدی را ببینم نتوانستم یعنی نبود.

سه شبه سی و یک اردیبهشت ماه: امروز به مناسبت تولد حضرت حجت [ع] تعطیل است. ساعت نه رفتم منزل. تا آقای دکتر مصدق تلفن کرده‌اند: فوراً تلفن کردم خودشان پای تلفن بودند شروع کردند به ترکی صحبت کردن، فرمودند بلکه آن شخص را ببینی و کار را تمام کنی، عرض کردم باید خدمتتان برسم. فرمودند فردا ساعت هشت در مجلس قبل از جلسه همدیگر را ببینم. بعد فرمودند من آمدم منزل برای حمام و مختصر استراحتی. فردای روم مجلس، بعد از آن عده زیادی از رفقا تشریف آوردند. بعد آقای معذل آمدند و شروع به صحبت کردند که چرا به ما اذیت می‌نمائید، آخر می‌ترسم کار به دشمنی بکشد، من سر کار باشم همیشه از شماها ملاحظه می‌کنم هر کاری دارید می‌روم درست می‌کنم ولی اگر بیکار شدم هر دقیقه اسباب زحمت فراهم می‌نمایم، من زنده هستم چرا به من اذیت می‌نمائید. بالاخره اظهار کرد در شیراز شما این همه روزنامه در مقابل ما درست کرده‌اید. جواب دادم تقصیر از خود شماست. چرا شما این قدر روزنامه درست می‌نمائید و آنها بما فحش می‌دهند؟ ما هم ناچاریم این کارها را بکنیم. بر علیه شما نیست. آنها خودشان بهم فحش می‌دهند. بالاخره قرار شد یک شبی معین کنیم معدل بیاید منزل ما صحبت کنیم. عصر رفتم چند نقطه برای بازدید منجمله منزل آقای صادق بوشهری. در ضمن صحبت راجع به مرحوم رزم‌آرا صحبت شد، از زرنگی و با هوشی این



آدم و چگونگی کشته شد. موضوعی را آقای بوشهری اظهار داشت که عیناً مینویسم برای اطلاع آیندگان: (از قراریکه آقای علا اظهار داشته‌اند و این عمل هم علنی بوده روزی که باید کشته می‌شدند یک روز جلوتر نقشه می‌کشند [که] تقریباً چهار هزار نفر از اهالی بازار و کسبه بیایند جلو مجلس و بنای داد و فریاد بگذارند و اظهار تنفر از رفتار روزنامه‌نویسها کنند که چرا به مقام سلطنت توهین می‌نمایند و باید از این رفتار جلوگیری شود این موضوعی بوده است ظاهری. و در باطن هزار الی هزار [و] پانصد نفر چاقوکش و غیره هم داخل این جمعیت می‌نمایند [که] در حین دادخواهی بریزند به مجلس و وکلا را بکشند و در این موقع در سایر جاهای شهر طهران هم عده‌ای دیگر مشغول کارهایی بشوند و کودتا بکنند و علا اظهار می‌داشت بطور تحقیق آن روز پنجاه هزار نفر کشته می‌شد. روی این اصل تصور می‌شود که کشته شدن رزم‌آرا بدست انگلیسیها بوده است.<sup>۱۸</sup>)

چهارشنبه اول خرداد ماه سی: صبح ساعت شش رفتیم شهر. مطابق وقت قبلی ساعت هشت رفتیم به خدمت آقای دکتر مصدق. اول زیاد اظهار امتنان از خسرو و خود من کردند، بعد فرمودند انگلیسیها را بلکه ببینی اینهار ا راضی کنی نماینده کمپانی بیاید و حاضر شود برای مذاکره. عرض کردم هر قسم بفرمائید اطاعت می‌نمایم ولی چیزی که هست می‌ترسم فردا صبح خدای نخواستہ تصوراتی کنند و مثل تقی زاده‌ننگین بشوم. آنوقت با اینهمه فداکاری بدنام هم بشوم. فرمودند. کاری که من مداخله دارم بد نامی ندارد. عرض کردم هر قسم بفرمائید اطاعت می‌نمایم. رفتیم به مسیو آبکار نماینده ارامنه تلفن کردم و خواهش کردم وسیله‌ای پیدا کند که ملاقاتی بشود. او هم اقدام کرد و بعد تلفن کرد. تا ساعت دوازده در مجلس بودم و ساعت دوازده رفتیم منزل آبکار و مذاکره مطرح شد. خاطر<sup>۱۹</sup> نشان کردم که دولت در نظر دارد با نماینده کمپانی داخل مذاکره بشود. پس از گفتگو همان قسم که در مواد نه گانه قید شده است تا موقعی که مهندسین ایرانی یاد بگیرند دست مهندسین انگلیسی خواهد بود و تا آخرین میزانی که برده‌اید به شما فروخته خواهد شد، در این صورت حرفی نیست. جواب داد: ما اطمینانی به حرف دولت ایران نداریم. بعد از آنهم ما حاضریم مذاکره

۱۸. تأییدی دیگر بر اینکه در پس پرده چه بازیهای پنهانی نهفته بود و رزم‌آرا قربانی زد و بند دربار با انگلیسیها شد.

۱۹. اصل - خواطر.

کنیم ولی از طریق سفارت یا نماینده رسمی دولت انگلستان نه به اسم کمپانی. و این قانونی که شما گذارده‌اید این را ما به رسمیت نمی‌شناسیم. من هم جواب دادم قانون مملکت ما است ما هم ناچاریم محترم بشماریم. اگر چنانچه نماینده کمپانی حاضر نشود آقای نخست وزیر به کمپانی اعلام میکند که نماینده‌اش برای گفتگو حاضر بشود. اگر سر مدت معین حاضر نشد مأمورین دولت آنجا را اشغال می‌نمایند. جواب داد عاقبتش بد است. شما از حیث اقتصاد کارتان خراب است و تمام مردم کمونیست می‌شوند. جواب دادم که ما همه اینها را می‌دانیم ولی تصمیم دولت بر این است. جواب داد شما نمایندگان، این دولت را ببندازید و یا خودش استعفا دهد. جواب دادم هیچ نماینده‌ای قدرت نمی‌کند بر علیه افکار عمومی کار بکند و خودش هم استعفا نخواهد داد. جواب داد شاه مجلسین را خواهد بست. گفتم این برای شما بهترین طریق است ولی برای شاه بدترین و ننگین‌ترین کار است و ممکن است منجر به انقلاب هم بشود. گفت آخر چه؟ گفتم آخر که شما به این شکل حاضر شوید. جواب داد غیر ممکن است، ما آنچه در یادداشت گفته‌ایم غیر آن نمی‌توانیم و نخواهیم کرد. جلسه به اینجا ختم شد. یک ساعت و نیم بعد از ظهر رفتم منزل، آقای عزیز زنگنه و خانمش میهمان بودند. ساعت سه بعد از ظهر رفتم منزل آقای زاهدی وزیر کشور با ایشان مذاکره کردم، ایشان اظهار داشتند بلکه تو یک کاری بکنی اصلاح شود. جواب دادم عجلتاً که هر دو طرف محکم هستند. بعد راجع به استانداری فارس مذاکره کردم که اگر گلشائیان را بر می‌دارند، بهتر این است سرلشکر کوپال<sup>۲۰</sup> را بفرستید. ایشان هم قول دادند. بعد اظهار داشت در نظر است تو را استاندار خوزستان بکنم ولی هوا خیلی گرم است. جواب دادم اگر برای مملکت خدمتی است حاضرم ولی گمان می‌کنم عجلتاً کار من نباشد. بعد رفتم خدمت آقای دکتر مصدق تمام جریان را عرض کردم. فرمودند ناچارم برای یک هفته ضرب الاجل بدهم<sup>۲۱</sup> اگر حاضر نشدند ناچار خلع ید خواهیم کرد. آدمم بیرون با عده‌ای از وزرا و وکلا هم صحبت کردیم تقریباً همه نگران هستند و کمیسیون مختلط هم قطعاً رأی به خلع ید خواهد داد. آدمم منزل تا (مستر گوارانی) امریکائی آنجا است، اظهار می‌داشت برای حمله روسها چه خواهید کرد. جواب دادم دو روز دیگر جواب

۲۰. سرلشکر کوپال - رئیس شهربانی در واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱، افسران و پاسانان تحت فرمان وی در این

روز جنایتها آفریدند. به نقل از جنبش ملی شدن... ص ۲۲۳.

۲۱. اصل - بکنم.

می‌دهم. بعد فعلاً بیشتر احتمال حمله انگلیسیها می‌رود. او هم نگران شد.

پنجشنبه دهم خرداد ماه: صبح مجلس شورا بود، مدتی با خسرو راجع به وضع مملکت و خودمان صحبت کردیم که با این وضع فعلی و آشفتگی مملکت چه باید کرد؟ احتمال کلی می‌رود که با انگلیسیها نزاع شود و ممکن است عاقبت این مملکت مثل کره بشود و تکلیف چه هست؟ چه باید بکنیم؟ آخر هم تصمیم غیر از خدمت به مملکت چیزی نبود و باید منتظر اوضاع بود. بر حسب وقتی که کلنل دن اتاشه نظامی انگلیس معین کرده بود شش بعد از ظهر رفته منزل ایشان، چون زمستان آمده بود و دو هفته میهمان بود دعوت به چای کرده بود. پس از تعارفات و صحبت‌های زیادی در اطراف شکار و تفنگ، صحبت نفت پیش آمد. او اظهار داشت من سیاسی نیستم ولی آخر میخواهید چه کنید؟ چرا دکترا مصدق نمی‌گذارد این کار حل شود، چرا دکترا مصدق داخل مذاکره نمی‌شود؟ این شخص از اول حاضر [به] مذاکره نیست. جواب دادم از اول حاضر [به] مذاکره بود، شما یعنی کمپانی حاضر نشدید. نظرم هست شش ماه قبل خیلی هم حاضر بود کمپانی گفت غیر ممکن است ما یک دینار بدهیم. حالا کار به این جا کشیده است. جواب داد: حالا کمپانی حاضر است زیادتر بدهد، خیلی هم زیادتر. جواب دادم: کار از اینها گذشته و اختیار از دست مصدق خارج شده و در مقابل احساسات ملت نمی‌تواند. جواب داد ما انگلیسی‌ها همیشه مایلیم کار را با صحبت تمام کنیم، التماس هم می‌کنیم وقتی نشد ما هم احساسات داریم. دیدید ما اول چه اندازه به موسولینی و هیتلر التماس کردیم وقتی ناچار شدیم احساسات را به خرج دادیم. فرض اینکه دولت ایران نفت را اشغال کند ما جنگ هم نکنیم چه خواهد شد، نفت همانجا خواهد ماند، من جواب دادم باشد بالاخره نفت که بماند بهتر از این است که شما ببرید و هیچ چیز ندهید. جواب دادند: وضع اقتصادی شما بد است، وقتی پول نداشتید، نفت نداشتید چراغها خاموش میشود، کار اتومبیل‌ها خراب، همه از کار میافتند، چه می‌کنید؟ دیدم راست می‌گوید آمریکائی‌ها هم که امید بود آنها هم حاضر نیستند جوابی نداشتیم. اظهار کردم چرا کمپانی حاضر به مذاکره نمی‌شود. جواب داد آقای دکترا مصدق اشتباه می‌کند تمام می‌گوید کمپانی. دولت انگلیس پنجاه [و] یک درصد را شریک است و سهم، اومی خواهد صحبت کند و دکترا قبول نمی‌کند. حرف را هم در اینجا قطع کرد و اظهار داشت انشاء الله اصلاح شود و من بدبین نیستم ولی می‌ترسم ایران مثل کره بشود. حرف را قطع کردیم و خداحافظی کرده آمدم به منزل آقای سید

ضیاء‌الدین طباطبائی، با ایشان دو ساعت صحبت کردیم. اولاً ایشان هم زیاد نگران بودند و اظهار داشتند این راه که دکتر مصدق میرود خطا است و خیانت به مملکت است و قطعاً انگلیسیها خواهند آمد و روسها هم می‌آیند، این مملکت دچار بدبختی عظیمی می‌شود، همه ازین می‌رویم. من سؤال کردم شما قبول زمامداری می‌نمائید؟ جواب داد ابداً، چون هر کاری بکنم خواهند گفت دستور قطعی و صریح چرچیل است، من چگونه قبول می‌نمایم ولی شما بیائید و دکتر مصدق و کابینه‌اش را ساقط کنید، شما با حسرو بلند شوید و معایب را بگویند. جواب دادم با این عمل ما احساسات مردم را بر علیه خودمان تحریک می‌نمائیم و چنین کاری نخواهیم کرد. خلاصه صحبت همین قسم ماند و موکول به بعد شد. می‌گفت تقصیر همه هست، شاه و غیره همه مقصرند.

جمعه سوم خرداد ماه: از صبح در منزل شمیران بودم. هوشنگ مقدم و خانمش آمدند. محمّدحسین خان و بچه‌ها آمدند تا پنج بعدازظهر آنجا بودند. عصر رفتم دیدن آقای سردار فاخر حکمت رئیس مجلس، راجع به کار نفت نگران بودند. شب آقای دکتر مصدق مصاحبه با مخبرین جرائد کرد که نفت ملی شده و مال ایران است و ما هم در نظر نداریم از دست مهندسین انگلیسی بگیریم. البته مفصل در جرائد نوشته شده است. ولی به عقیده من کار به جای حساس خواهد کشید، باید منتظر شد.

شنبه چهارم خرداد ماه: صبح رفتم ستا یک دوازدهم بودجه بود با حملاتی که از طرف بعضی وکلا کردند و آقای دکتر متین دفتری حتی اظهار داشت من استیضاح خواهم کرد، آقای وزیر دارائی خودت را حاضر کن، این کابینه، کابینه مردم است نباید اعمال نظر شود. معهذا تصویب شد. بعد راجع به مجسمه مرحوم ملک‌المتکلمین پدر دکتر مهدی‌خان ملک‌زاده که دوروز پیش افتتاح شد، آقای سروش ایراداتی کرد. بعد ملکزاده رفت پشت تربیون و حمله کرد و کار به مشاجره کشید و آقای سروش از مجلس خارج شدند. من هم چون کسالت پیدا کردم و تب آمد، آمدم منزل. دکتر آمد پنی سیلین<sup>۲۱</sup> زد و تب بالا رفت.

یکشنبه پنجم خرداد ماه: حالم بسیار بد و تب تا چهل درجه و نیم رسید. دکتر آمد آمپول زد، از هیچ جا خبر ندارم. اوضاع هم گویا آرام است. انگلیسیها به هیئت داوری لاهه شکایت کرده‌اند و کمپانی هم نماینده خودش را معرفی کرده است. دوشنبه ششم خرداد ماه: تب کماکان ادامه دارد و دکتر پنی سیلین<sup>۲۲</sup> می‌زند.